

# تبیینی نوین از مبحث مواد ثلاث در فلسفه بر اساس نظام حکمت متعالیه

دکتر مهدی گل‌پرور روزبهانی

دکتر سیدمحمد یوسف ثانی

## چکیده

مفاهیم مواد ثلاث - یعنی وجوب و امکان و امتناع - در علم منطق و در میان مباحث قضایا مطرح می‌گردند. در فلسفه، از این مفاهیم سه‌گانه برای تقسیم‌بندی موجودات به دو قسم واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود و بتبع آن تقسیم‌بندی معدومات به دو قسم ممکن‌الوجود و ممتنع‌الوجود استفاده می‌شود. در این مقاله نشان خواهیم داد که بنا بر نظریه اصالت وجود، تقسیم‌بندی مزبور جایگاه خود را از دست داده و هر موجودی واجب‌الوجود، هر مفهومی ممکن‌الوجود و هر معدومی ممتنع‌الوجود است. حتی تفکیک میان اعتبارات «بالذات» و «بالغیر» مواد ثلاث در نسبت دادن وجود به سه دسته موجود، مفهوم و معدوم نیز تغییری در تحلیل فوق حاصل نخواهد کرد. بدین ترتیب به کارگیری مفاهیم مواد ثلاث فاقد کارایی مورد انتظار در تقسیم‌بندی موجودات (و همچنین معدومات) است. راهکار جایگزین در حکمت متعالیه، طرح مفاهیم امکان فقری و غنای وجودی است که مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

## کلیدواژگان

واجب‌الوجود

مواد ثلاث

ممکن‌الوجود

امکان فقری

ممتنع‌الوجود

اصالت وجود

## مقدمه

نظریه اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت در فلسفه صدرالماتلّهین بعنوان مسئله‌ی مستقل طرح و نظام حکمت متعالیه بر آن بنا نهاده شد. قوت استدلال‌های ارائه‌شده در این زمینه و انسجام نظام فلسفی مبتنی بر آن بگونه‌ی است که پس از عصر ملاصدرا فرد شاخصی که قائل به اصالت ماهیت باشد شناخته‌شده نیست. با وجود این و علی‌رغم گذشت حدود چهار قرن از طرح نظریه، هنوز تمام مدلول آن و تمامی لوازم و نتایجش بدرستی منقح نشده است. مطهری در اینباره می‌گوید:

ما مکرر گفته‌ایم که صدرالماتلّهین از بسیاری از حرفهای خودش آن استنتاجی را که باید بکند نکرده است، و یکی از آن جاهایی که استنتاج نکرده است همین است که بنا بر اصالت وجود امکان ماهیت به آن معنا که اصالت‌ماهیتها می‌گفتند معنی ندارد.<sup>۱</sup>

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۰ (شرح مبسوط منظومه

(۲))، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۳۸.

## ■ با توجه به محوریت «وجود»

در مباحث فلسفی مبتنی بر حکمت متعالیه، سنجش نسبت آن (و همچنین مفهوم مقابلش، یعنی «عدم») با موضوعات مختلف حائز اهمیت است.

♦♦♦♦♦

واجب و ممکن تقسیم می‌کنند - تعارضی آشکار دارد. البته در آنجا نیز «موجودات ممکن» را ممکن بالذات و واجب بالغیر می‌دانند، لذا جا دارد که قیود «بالذات» و «بالغیر» مورد بررسی بیشتری قرار گیرند.

در بخش دوم این مقاله، اعتبارات «بالذات»، «بالغیر» و «بالقیاس الی الغیر» در ارتباط با مواد ثلاث معرفی گردیده و نحوه صحیح طرح این بحث - که با طرح رایج آن در کتب فلسفی متداول قدری متفاوت است - بیان خواهد گردید. سپس با بررسی صورت گرفته بر مبنای نظریه اصالت وجود این نتیجه حاصل خواهد شد که «هر موجودی واجب بالذات، هر مفهومی ممکن بالذات و هر معدومی ممتنع بالذات است». این بیان و استدلالهای صورت گرفته برای آن - در محدوده‌یی که مورد اطلاع نویسندگان است - برای اولین بار در این مقاله ارائه می‌شود. لازمه مطلب مذکور آنست که میان مراتب مختلف موجودات - که در نظام حکمت متعالیه طرح می‌گردد - تمایزی از جنبه وجود ذاتی نباشد. از اینرو تحلیل مبتنی بر مواد ثلاث حتی برای تفکیک میان مرتبه اعلای وجود

طبق بیان فوق، معنای متعارف از نسبت دادن امکان (که به‌مراه وجوب و امتناع، مواد ثلاث را شکل می‌دهد) به ماهیت بر اساس نظریه اصالت وجود مخدوش است. البته این اشکال مختص به ماده امکان و مصداق آن (ماهیت) نیست، بلکه در کلیه مواد ثلاث جاری است. مطهری خود در جایی دیگر - بنا بر آنچه در تقریرات دروسش آمده - می‌گوید:

ان کلام القوم فی المواد الثلاث لایلائم مذهب أصالة الوجود و قد غفل المتأخرون فی کثیر من المباحث، فَجَرُوا فیها کجری المتقدمین القائلین بأصالة الماهیة. و من موارد غفلتھم هذه المسألة؛ فانّ ما قرّوه فی بیان المواد الثلاث یلائم مذهب القائل بأصالة الماهیة.<sup>۲</sup>

از اینرو تنقیح مبحث مواد ثلاث بر اساس نظریه اصالت وجود و در چارچوب نظام حکمت متعالیه موضوع تحقیق جالب توجهی است که در این پژوهش هدف قرار گرفته است.

در فلسفه، از تحلیل مبتنی بر مواد ثلاث بعنوان ملاکی برای تقسیم موجودات به «واجب الوجود» و «ممکن الوجود» (یا باختصار: «واجب» و «ممکن») استفاده شده و در مقابل آندو «ممتنع الوجود» (یا باختصار «ممتنع») قرار داده شده است. بخش اول مقاله به این موضوع اختصاص دارد که براساس نظریه اصالت وجود مصادیق هر یک از این عناوین چه هستند. نتیجه تحلیل‌های صورت گرفته آنست که: «هر موجودی - اعم از اینکه وجودش بالذات باشد یا بالغیر - واجب، هر مفهومی - اعم از اینکه مفهوم ماهوی باشد یا غیرماهوی - ممکن، و هر معدومی - اعم از اینکه عدمش بالذات باشد یا بالغیر - ممتنع است». چنانکه واضح است این مطلب با آنچه در تعبیر فلسفی رایج است - که موجودات را به دو قسم

۲. شریعتمداری، محمدتقی، تقریرات شرح المنظومة للأستاذ العلامة الشہید المطهری، قم، کتاب طه، نوبت اول، ۱۳۸۳ ش، ج ۱، ص ۱۹۵.

■ مفهوم وجود، مفهوم عدم، مفهوم ممتنعاتی مانند اجتماع نقیضین و بالأخره ماهیات (یا همان مفاهیم ماهوی) همگی در زمره معقولات و مفاهیم ذهنی قرار می‌گیرند.

مصادق نماد الف) چه باشد ماده آن قضیه می‌تواند وجوب یا امتناع باشد، یعنی موضوع قضیه ضرورتاً موجود یا معدوم باشد. اما ماده هیچیک از این دو قضیه نمی‌تواند امکان باشد، چراکه لازمه این امر آنست که آنچه موجود یا معدوم است بتواند دیگری را نیز بپذیرد، در حالیکه هیچیک از موجود و معدوم امکان تبدیل و انقلاب به دیگری را ندارد.

اثبات فلسفی این مطلب بر مبنای نظریه اصالت وجود و پاسخ به اشکالات وارده بطرز بدیعی در پاورقیهای اصول فلسفه و روش رئالیسم صورت گرفته است که خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به آن مراجعه نمایند.<sup>۳</sup> از طرفی ماده هر دو قضیه نیز نمی‌تواند وجوب باشد، چراکه مستلزم اجتماع نقیضین (یعنی وجود و عدم) است. بدین ترتیب هر چند که در نظر بدوی ماده هر یک از قضایای (۱) و (۲) می‌تواند یکی از سه حالت وجوب، امتناع و امکان را بپذیرد و لذا نه احتمال در ترکیب مواد این دو قضیه وجود خواهد داشت اما از این میان فقط یکی از سه حالت زیر بنحو انفصال حقیقی و بحصر عقلی رخ می‌دهد:

حالت اول: ماده قضیه (۱) وجوب باشد (در نتیجه ماده قضیه (۲) امتناع خواهد بود)  
در غیر این صورت، ماده قضیه (۱) امتناع خواهد

۳. ر.ک.: مطهری، مرتضی، پاورقیهای «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۲۱.

و مراتب مادون آن نارساست. با التفات به چنین نارساییهایی بوده است که صدرالمتألهین مفاهیم امکان فقری و غنای وجودی را مطرح کرده که در انتهای بخش دوم مقاله مورد اشاره قرار خواهند گرفت. قسمت پایانی مقاله بخش «جمع‌بندی» است که از جمله در آن عناوین نوآوریهای این پژوهش بیان خواهد شد.

### ۱. مواد ثلاث در فلسفه مبتنی بر اصالت وجود

نظریه اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت بمنزله فصل ممیز حکمت متعالیه از سایر نظامهای فلسفی است. مفاد این نظریه آنست که واقعیاتی که جهان خارج را پر کرده‌اند برخلاف آنچه ممکن است ذهن بسیط آدمی در مواجهه اول بپندارد، از سنخ ماهیات نبوده بلکه مصادق مفهوم وجود هستند. از اینرو مفهوم وجود بر هر واقعیتهایی به حمل هو هو قابل حمل است و در نتیجه حقیقت وجود واقعیتهایی خارجی است. در مقابل، ماهیات مختلف اموری اعتباری بوده و هرگز اتصاف حقیقی به مفهوم وجود نمی‌یابند، و چنانچه وجود به آنها نسبت داده شود با به‌کارگیری مجاز عقلی است.

با توجه به محوریت «وجود» در مباحث فلسفی مبتنی بر حکمت متعالیه، سنجش نسبت آن (و همچنین مفهوم مقابلش، یعنی «عدم») با موضوعات مختلف حائز اهمیت است. دو قضیه حملیه موجب زیر را که در آنها نماد «الف» برای نمایندگی یک موضوع دلخواه انتخاب شده و حمل در آنها بنحو شایع است در نظر بگیرید:

(۱) «الألف موجود»

(۲) «الألف معدوم»

بسته به اینکه موضوع هر یک از این دو قضیه (یعنی

بود و آنگاه ممکن است:

حالت دوم: ماده قضیه (۲) وجوب باشد

حالت سوم: ماده قضیه (۲) امتناع باشد

نکته ظریفی که در اینجا جالب توجه است آنست که در حالت سوم هرچند که موجود یا معدوم بودن الف هردو ممتنع است اما برخلاف آنچه ممکن است در ملاحظه اول به ذهن برسد، لزوماً تناقضی پدید نمی‌آید، چرا که در این حالت دو محمولی که در این دو قضیه ضرورتاً از موضوع سلب شده‌اند چه بسا در مرتبه اتصاف موضوع به محمول نقیض یکدیگر نباشند و بعبارت دیگر مرتبه‌یی از مراتب واقع که محمول دو قضیه (۱) و (۲) نقیض یکدیگر هستند ممکن است با مرتبه‌یی که این دو قضیه در آن صادق هستند متفاوت باشد. چنانچه ماده و محمول هر یک از قضایای (۱) و (۲) را در سه حالت فوق ترکیب کنیم، خواهیم دید که الف در

حالت اول، واجب‌الوجود (و در نتیجه ممتنع‌العدم)،

حالت دوم، ممتنع‌الوجود و واجب‌العدم،

حالت سوم، ممتنع‌الوجود و ممتنع‌العدم

خواهد بود. در اصطلاح رایج الف را در حالت اول

«واجب‌الوجود»، در حالت دوم «ممتنع‌الوجود» و

در حالت سوم «ممکن‌الوجود» می‌نامند. از این سه،

تنها نامگذاری حالت اول صحیح است، چرا که در

آن عنوان «واجب‌الوجود» بر الف صدق می‌کند و نیز

این عنوان مختص به همان حالت است. اما

به‌کارگیری عنوان «ممتنع‌الوجود» در حالت دوم گویا

نیست، چرا که این عنوان علاوه بر حالت دوم در حالت

سوم نیز بر الف صدق می‌کند و لذا بنهایی برای تمیز

حالت دوم کافی نیست. همچنین در حالت سوم، الف

«ممتنع‌الوجود» است نه اینکه «ممکن‌الوجود» باشد.

در این حالت هرچند که نسبت الف با وجود و عدم

یکسان است اما ماده هیچیک از قضایای (۱) و (۲)

امکان نبوده بلکه ماده هردو امتناع است و لذا

به‌کارگیری عنوان «ممکن‌الوجود» در این حالت

نادرست است.

در عین حال بمنظور میسر شدن بحث تطبیقی

میان نظریه برگزیده این مقاله از یکسو و نظریه رایج

فلسفی از سوی دیگر، در بخشی از ادامه این مقاله و

تاپیش از ارائه داوری نهایی عناوین فوق را تنها بعنوان

بازنمایی حالات سه‌گانه به کار خواهیم برد. البته در

بخش بعد اهداف واضعین اصطلاحات پیش‌گفته را

بررسی کرده و خواهیم دید که در چارچوب نظام

حکمت متعالیه و بنا بر نظریه اصالت وجود، ایده

تقسیمبندی حالات سه‌گانه با استفاده از مفاهیم مواد

ثلاث مقصود ایشان را تأمین نمی‌کند و لذا از اساس

نیازی به ارتکاب محذور اصطلاح‌گذاری ناصواب

فوق نخواهد بود.

در عالم مقال فلسفی و با معلوم بودن اینکه

«وجود» محور بحث است، معمولاً برای سادگی

بترتیب در سه حالت فوق گفته می‌شود:

(۳) «الألف واجب / ممتنع / ممکن».

واضح است که عبارت اخیر قضیه‌یی نیست که

محمول آن واجب، ممتنع یا ممکن باشد — زیرا که طبق

تعریف، مواد ثلاث چگونگی تحقق نسبت حکمیته را

در قضیه بیان می‌کنند، نه چگونگی موضوع قضیه را —

بلکه عبارت (۳) صورت دیگری است از بیان مواد

قضایای (۱) و (۲). بالتفات به نکته فوق مانعی ندارد که

عبارت (۳) نیز یک قضیه نامیده شود و هر یک از واجب،

ممتنع و ممکن بعنوان محمول برای هر موضوع دلخواهی

به کار رود، چنانکه صدرالمتهلین در تعلیقات خود بر

حکمة‌الاشراق می‌گوید:

حيثما يطلق الواجب و قسيماه في الحكمة

الحقیقیة تبادر الى الذهن ما بحسب الهلیة البسیطة، أعنی واجب الوجود و ممکن الوجود و ممتنع الوجود.<sup>۲</sup>

در ادامه این مقاله نیز قرارداد فوق به کار گرفته خواهد شد.

قضیة (۳) تقسیمی جامع و مانع را برای کلیة اشیاء اعم از اینکه حقیقی باشند یا اعتباری و عینی باشند یا ذهنی - به دست می دهد. اکنون به بررسی این مطلب می پردازیم که افراد عالم اعیان خارجی، عالم مفاهیم ذهنی و عالم اعدام فرضی هر یک بترتیب در کدام دسته قرار می گیرند.

عالم اعیان خارجی: بنا بر نظریة اصالت وجود، هویت حقیقی موجودات عالم اعیان خارجی را وجود آنها تشکیل می دهد. بدین ترتیب این موجودات مصداق بالذات مفهوم وجود هستند و لذا صدق حمل ایجابی این مفهوم بر آن ذوات ضروری است. در نتیجه هر یک از موجودات خارجی از افراد قسم «واجب» در قضیة (۳) خواهد بود.

عالم مفاهیم ذهنی: مفهوم وجود، مفهوم عدم، مفهوم ممتنعاتی مانند اجتماع نقیضین و بالأخره ماهیات (یا همان مفاهیم ماهوی) همگی در زمره معقولات و مفاهیم ذهنی قرار می گیرند. ذهن در مرتبه مفاهیم چیزی غیر از ذات آنها را (بهمراه ذاتیات، در صورت ترکیبی بودن ذات) لحاظ نمی کند و لذا معنای دیگری بر آنها در این مرتبه حمل نمی شود. بدین ترتیب قضیة بی که موضوع آن هر یک از مفاهیم ذهنی و محمول آن وصف موجود یا معدوم باشد، تنها بنحو سلب تحصیلی (و نه ایجاب عدولی) صادق بوده و نسبت انفکاک می بین موضوع و محمول در این قضایا ضرورتاً محقق است. در نتیجه هر یک از مفاهیم ذهنی از افراد قسم «ممکن» در قضیة (۳) خواهد بود.

عالم اعدام فرضی: ذهن این قدرت را دارد که برای معدومات مصادیقی را فرض نموده و احکام آنها را تحقیق نماید. واضح است که با فرض معدوم بودن این مصادیق، سلب وصف موجود از آنها و صدق وصف معدوم بر آنها ضروری خواهد بود. در نتیجه هر یک از مصادیق معدومات فرضی از افراد قسم «ممتنع» در قضیة (۳) خواهد بود.

بدین ترتیب بر مبنای تحلیل فوق که خود مبتنی بر نظریة اصالت وجود است واجب، ممکن و ممتنع بترتیب مساوق با موجود، مفهوم و معدوم خواهند بود، بدین معنی که علی رغم اختلاف مفهومی، اتحاد مصداقی میان آنها برقرار است. از اینرو می توان گفت: «هر موجودی واجب، هر مفهومی ممکن و هر معدومی ممتنع است.» پیش از این و برای اولین بار چنین نتیجه‌یی در پاورقیهای اصول فلسفه و روش رئالیسم بدینگونه ابراز شده است: هر یک از ضرورت و امکان و امتناع بترتیب شأن وجود و ماهیت و عدم می باشند.<sup>۵</sup> اینکه هر یک از وجوب و امکان و امتناع بترتیب خاصیت هر یک از وجود و ماهیت و عدم است برای اولین بار در این کتاب [یعنی اصول فلسفه و روش

۴. ملاصدرا (صدرالدین محمد شیرازی)، تعلیقه علی شرح حکمة الاشراق (ضمن شرح حکمة الاشراق)، چاپ سنگی، بیجا، بی تا، ص ۷۷. مشابه همین بیان در اسفار نیز آمده است: «قسمة المفهوم بحسب المواد الثلاث الی الواجب و الممكن و الممتنع ... جاریة فی جمیع المفهومات بالقیاس الی ائی محمول کان، فکل مفهوم اما أن یكون واجب الحيوانیة أو ممتنعها أو ممکنها، لكن حیثما یطلق الواجب و قسمه فی العلم الکلّی یتبادر الذهن الی ما یكون بالقیاس الی الوجود، فهذه بعینها هی المستعملة فی فن المیزان، لكن مقیدة بنسبة محمول خاص هو الوجود.» (ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، ج ۱، تصحیح و تحقیق: غلامرضا اعوانی، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۰۷-۱۰۸. ۵. مطهری، در پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۱۰۷.

■ هر چند که انسان وجود یافته و  
 عنقاء فاقد وجود است و در نتیجه  
 نسبت محمول وجود به آنها بترتیب  
 وجوب و امتناع است اما این ائتصاف  
 نه از ناحیه ذات این دو موضوع،  
 بلکه از جانب علت آنهاست.

مواد ثلاث در عبارت فوق، قیودی مانند «بذاته» و «بحسب ذاته» نیز آورده شده که اشاره به اعتبارات مختلف هر یک از مواد ثلاث دارد. لذا ممکن است چنین به نظر برسد که چه بسا منشأ تعارض میان نتیجه حاصل از تحلیلهای پیش گفته از یکسو و تقسیمبندی متعارف از سوی دیگر، در عدم التفات به همین قیود باشد. بمنظور تحقیق این موضوع، بخش بعدی مقاله به بررسی اعتبارات هر یک از مواد ثلاث اختصاص یافته است.

## ۲. اعتبارات مواد ثلاث

گفته شده است که هر یک از مواد ثلاث (یعنی وجوب، امکان و امتناع) به سه قسم تقسیم می شوند: بالذات، بالغير وبالقياس الى الغير. در این تقسیمبندی، مقصود از قسم «بالذات» مواد ثلاث آنست که چگونگی تحقق نسبت حکمیة میان ذات موضوع و وصف محمول قضیه را تنها با نظر به ذات موضوع و با قطع نظر از هر آنچه غیر اوست نشان می دهد. بعنوان مثال سه قضیه زیر را در نظر بگیرید:

۶. همان، ص ۱۱۱.

۷. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها (ضمن شرح الاشارات و التنبیها)، مقدمه و تصحیح علی رضا نجف زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۴۴.

رنالیسم] ابراز شده و از اصالت وجود استنباط شده است.<sup>۶</sup> با مقایسه، نوآوری این مقاله در اینباره از این قرار است:

۱. در مورد امکان، نظریة پیشین تنها ناظر به ماهیات - و عبارت دیگر «مفاهیم ماهوی» - بوده است که در این مقاله به مطلق مفاهیم - اعم از مفاهیم ماهوی و مفاهیم غیرماهوی - گسترش داده شده است.

۲. تحلیلی که به نتیجه فوق منجر می شود در این مقاله ریشه یابی شده و مبانی آن در چارچوبی منظم به قضایای مربوطه و مواد آنها ارجاع یافته است.

البته واضح است که نتیجه بیان شده با آنچه که در تقسیم بندیهای فلسفی رایج است تعارض دارد. تقسیمبندی متعارف موجودات و معدومات در الاشارات و التنبیها اینگونه بیان شده است:

كل موجود اذا التفت اليه من حيث ذاته، من غير التفات الي غيره، فاما أن يكون بحيث يجب له الوجود في نفسه، أو لا يكون. فان وجب فهو الحق بذاته، الواجب وجوده من ذاته، وهو القیوم. و ان لم يجب، لم یجز أن یقال: انه ممتنع بذاته بعد ما فرض موجوداً. بل ان قرن باعتبار ذاته شرط مثل شرط عدم علته صار ممتنعاً، أو مثل شرط وجود علته صار واجباً. و اما ان لم یقرن بها شرط، لا حصول علة ولا عدمها، بقى له فی ذاته الأمر الثالث، و هو الامکان، فیکون باعتبار ذاته الشئ الذی لا یجب و لا یمتنع. فکل موجود: اما واجب الوجود بذاته، و اما ممکن الوجود بحسب ذاته.<sup>۷</sup>

حاصل بیان فوق آنست که هر موجودی یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود و هر معدومی یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود. البته در کنار تعبیرات

(۴) «الله تعالی عالم»

(۵) «شریک الباری موجود»

(۶) «الانسان کاتب»

نسبت حکمیّه در این سه قضیه بترتیب واجب بالذات، ممتنع بالذات و ممکن بالذات است؛ یعنی ذات موضوع در هر یک بتنهایی و صرفنظر از هر آنچه غیر اوست، با کیفیت مذکور منتسب به صفت محمول است. در قسم «بالغیر»، تحقق نسبت حکمیّه میان ذات موضوع و وصف محمول قضیه با اعطاء و اقتضاء حقیقتی وراء ذات موضوع است که متّصف به یکی از مواد ثلاث می‌گردد و ذات موضوع بتنهایی بدین منظور کافی نیست. البته در این قسم ثابت شده است که امکان بالغیر هیچگاه تحقق پیدا نمی‌کند.<sup>۸</sup> نمونه‌ی از دو قضیه‌ی که مآده آنها بترتیب وجوب بالغیر و امتناع بالغیر است بترتیب عبارت است از:

(۷) «الانسان موجود»

(۸) «العنقاء موجود»

در اینجا هر چند که انسان وجود یافته و عنقاء فاقد وجود است و در نتیجه نسبت محمول وجود به آنها بترتیب وجوب و امتناع است اما این اتّصاف نه از ناحیه ذات این دو موضوع، بلکه از جانب علّت آنهاست که در مثال اوّل ذات موضوع را ایجاد و در مثال دوم ایجاد نکرده است. قسم «بالقیاس الی الغیر» نیز مربوط به مقایسه دو قضیه است که اگر رابطه آنها با یکدیگر لزومی، عنادی یا اتّفاقی باشد میان آنها بترتیب وجوب بالقیاس، امتناع بالقیاس و امکان بالقیاس برقرار است. تقریر فوق از تقسیمبندی مواد ثلاث در کتب رایج فلسفی مانند شرح المنظومه<sup>۹</sup> و نه‌ایه الحکمه<sup>۱۰</sup> متداول بوده و البته در چارچوب حکمت متعارف است، لذا با توجه به مطالبی که تا همین قسمت از مقاله بیان شده از جنبه‌های متعدّدی

قابل مناقشه است.

اولین ملاحظه‌ی که درباره تقسیم سه‌گانه هر یک از مواد ثلاث به اقسام بالذات، بالغیر و بالقیاس الی الغیر قابل طرح است و پیش از این نیز مطرح گردیده<sup>۱۱</sup> آنست که در تقسیم می‌بایست اقسام، در عرض یکدیگر باشند نه در طول یکدیگر. عبارت دیگر لازمه صحت تقسیم، انفصال اقسام از یکدیگر است و حال آنکه بعنوان مثال وجوب بالذات و وجوب بالقیاس نسبت به موجود بودن معلولاتش هردو در مورد نسبت وجود به باری تعالی صادق است، کما اینکه وجوب بالغیر و وجوب بالقیاس نسبت به موجود بودن علّت هردو در مورد نسبت وجود به معلولات باری تعالی صادق است.

علاوه بر این، ملاحظه دیگری نیز بدینگونه قابل طرح است که مقسم تقسیم می‌بایست جامع میان اقسام باشد، در حالیکه تنها اصطلاح مواد ثلاث است که میان «اقسام» بالذات و بالغیر از یکسو و «قسم» بالقیاس الی الغیر از سوی دیگر مشترک است، چرا که دو مورد اوّل مربوط به مآده قضایای حملیه و مورد سوم مربوط به رابطه دو قضیه حملیه با یکدیگر است. لذا بیان درست آنست که گفته شود هر قضیه حملیه‌ی را دو گونه می‌توان اعتبار کرد: اعتبار فی نفسها و اعتبار لا فی نفسها، بلکه بالقیاس الی الغیر. در فرض اوّل، مآده قضیه یکی از مواد ثلاث است که

۸. بعنوان مثال ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار

الأربعة العقلیة، ج ۱، ص ۱۸۶-۲۱۲ را ببینید.

۹. ر.ک.: سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه (با حاشیه)، تصحیح و تعلیق: حسن حسن‌زاده آملی، تقدیم و تحقیق:

مسعود طالبی، تهران، نشر ناب، ۱۳۸۴ ش، ج ۲، ص ۲۵۰.

۱۰. ر.ک.: طباطبائی، سیدمحمدحسین، نه‌ایه الحکمة،

تصحیح و تعلیق: غلامرضا فیاضی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱۱. ر.ک.: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

در هر یک از این سه حالت اتصاف قضیه به آن ماده یا بالذات است یا بالغير. در فرض دوم نیز رابطه میان دو قضیه یکی از سه حالتِ وجوب، امتناع یا امکان را داراست که بروز هر یک از این حالات نیز یا بالذات است یا بالغير. بدین ترتیب واضح است که اقسام فی نفسه و اقسام بالقیاس الی الغير جامع مشترک ندارند، بلکه تنها ناشی از اعتبارات مختلف قضیه هستند. آنچه هم که از این دو مرتبط با بحث مواد ثلاث است اعتبار فی نفسه قضیه است، چرا که حالت‌های مختلف بالقیاس الی الغير (وجوب، امتناع یا امکان) با مواد ثلاث تنها اشتراک لفظی دارند و بهیچ وجه ارتباطی با چگونگی تحقق نسبت حکمیة قضیه ندارند.

با اعتبار فی نفسه قضایای حملیه، درباره ماده آنها دو فرض ممکن است: یا اتصاف قضیه به آن ماده بالذات است یا بالغير. در نهایة الحکمة، مراد از این دو فرض در اتصاف به محمول وجود چنین بیان شده است:

و المراد بما بالذات أن يكون وضع الذات، مع قطع النظر عن جميع ما عداها، كافيًا في اتصافها؛ وبما بالغير أن لا يكفي فيه وضعها كذلك، بل يتوقف على اعطاء الغير و اقتضائه.<sup>۱۲</sup>

سپس بعنوان مثالهایی در مورد ماده وجوب آمده است:

فالوجوب بالذات كضرورة الوجود لذات الواجب تعالى لذاته بذاته، و الوجوب بالغير كضرورة وجود الممكن التي تلحقه من ناحية علته التامة.<sup>۱۳</sup>

یعنی ضرورت اتصاف ذات واجب تعالی به محمول وجود بالذات است، اما ضرورت اتصاف غیر او به محمول وجود متوقف بر اعطاء این ضرورت از واجب

## ■ تحقق اصل وجود

ممکن است بالذات یا بالغير باشد، اما برای وجود، ضرورت وجود (یا همان وجوب) همواره بالذات است و وجوب بالغير با تحلیل دقیق فوق فرضی

بیش نیست.

..... ♦ .....  
تعالی است. بعبارت دیگر، چگونگی نسبت محمول وجود به غیر واجب تعالی امکانی است، اما با ضرورت بخشی او وجوبی می شود. نکته ظریفی که در اینجا بر آن تأکید می شود آنست که ضرورت مورد اعطاء قرار گرفته است: ضرورت وجود به واجب بالغير و ضرورت عدم به ممتنع بالغير.

در مباحث مربوط به جعل این نکته بیان شده است که ذاتیات و عوارض لازم ذات نیاز به جعل تألیفی (یعنی جعل الشیء شیئاً) علاوه بر جعل بسیط ذات (یعنی جعل الشیء) ندارند.<sup>۱۴</sup> بعبارت روشنتر آنچه لازم و لاینفک از ذات است با ایجاد ذات همراه آن خواهد بود و نیاز به ایجاد جداگانه ندارد. بعنوان مثال با تحقق «أربعة»، «زوجیت» نیز که از عوارض لازم آنست محقق خواهد شد و چنین نیست که آنچه أربعة را تحقق بخشیده است در رتبه متأخر از آن، زوجیت را نیز جداگانه تحقق بخشیده باشد و زوجیت أربعة از جانب غیر به او اعطاء شده باشد. درباره نسبت موجودات به وجود نیز همین مسئله جاری است، بدین صورت که هر چند وجود

۱۲. طباطبائی، نهایة الحکمة، ص ۱۹۳.

۱۳. همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

۱۴. بعنوان مثال ر.ک.: سبزواری، شرح المنظومة، ص ۲۲۳ -



## ■ با توجه به جایگاه

محوری وجود در مباحث فلسفی،

احکام و اقسام آن و نیز بتبع

مباحث وجود،

احکام و اقسام مفهوم مقابلش

— یعنی عدم — مورد مو شکافیهای

عمیقی قرار گرفته است.

...



...

موجودات ممکن است از ناحیه غیر باشد اما پس از ایجاد، ضرورت وجود برای آنها از جانب غیر نیست، بلکه ذات آنچه موجود شده است خود اقتضای ضرورت وجود را دارد. بدین ترتیب تحقق اصل وجود ممکن است بالذات یا بالغیر باشد، اما برای وجود، ضرورت وجود (یا همان وجوب) همواره بالذات است و وجوب بالغیر با تحلیل دقیق فوق فرضی بیش نیست چرا که فعالیت غیر در ایجاد وجود بخشی و حاصل آن وجود بالغیر است، نه وجوب بخشی که حاصل آن وجوب بالغیر باشد. البته لازمه قهری جعل وجود، جعل وجوب نیز هست و عبارت دیگر وجوب منجعل است نه مجعول.

درباره امتناع نیز باید گفت که هر چند ممکن است عدم از ناحیه غیر باشد (بدین معنی که وجود معدوم از آن صادر نشده است)، اما برای معدوم امتناع وجود بالذات است نه بالغیر و امتناع بالغیر هرگز مصداقی ندارد. از اینرو از میان دو قسم مفروض بالذات و بالغیر برای هر یک از مواد وجوب و امتناع، قسم بالغیر ماده هیچ قضیه‌یی نمی‌تواند باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت: «هر موجودی واجب بالذات، هر مفهومی ممکن بالذات و هر معدومی ممتنع بالذات است». عبارت اول بصراحت در کلام قیصری نیز آمده است:

الوجود لاحقیقة له زائدة علی نفسه — و الّا یكون کباقی الموجودات فی تحقّقه بالوجود و یتسلسل — وکلّ ما هو کذلک فهو واجب بذاته، لا استحالة انفکاک ذات الشیء عن نفسه... و أيضاً کلّ ما هو غیر الوجود یحتاج الیه من حیث وجوده و تحقّقه، و الوجود من حیث هو وجود لا یحتاج الی شیء، فهو غنی فی وجوده عن غیره، وکلّ ما هو غنی فی وجوده عن غیره فهو واجب، فالوجود واجب بذاته.<sup>۱۵</sup>

آنچه در دستگاه حکمت متعارف موجب پروراندن اقسام واجب بالغیر و ممتنع بالغیر شده که تحقق آنها را منحصر در ماده ممکن بالذات دانسته‌اند، آنست که تصوّر کرده‌اند عدم اقتضای ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم بدان معناست که ممکن الوجود باقتضای غیر هم می‌تواند به وجود متّصف گردد و هم به عدم، در حالیکه بعنوان مثال واجب الوجود چنین نبوده و هرگز نمی‌تواند به عدم متّصف گردد. در نجات آمده است:

انّ الواجب الوجود هو الموجود الّذی متی فرض غیر موجود عرض منه محال و انّ الممكن الوجود هو الّذی متی فرض غیر موجود أو موجوداً، لم یعرض منه محال.<sup>۱۶</sup>

بر این مبنا، پس از اتّصاف ممکن الوجود به وجود

۱۵. قیصری، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، بکوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.، ص ۱۸-۱۹. جالب اینکه در حاشیه همین مقطع از کلام قیصری نوشته شده است: «هذا منتقض بالوجودات الخاصة، فلیتأمل». گو اینکه صاحب حاشیه بر اساس دیدگاههای فلسفی رایج در زمینه مواد ثلاث چنین پنداشته که بیان قیصری تنها در مورد وجود عامی که منبسط بر همه اشیاء است، جاری است.

۱۶. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، النجاة علی نفقة محیی‌الدین صبری الکردی، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۵۷ ق.، ص ۲۲۴.

یا عدم از آنجا که صدق وصف مزبور بر آن ضروری خواهد بود و لذا واجب یا ممتنع خواهد شد، وجوب و امتناعی از ناحیه غیر به آن اعطاء شده است. پس ممکن بالذات می‌تواند واجب بالغیر یا ممتنع بالغیر گردد. ناسازگاری تحلیل فوق با نظام حکمت متعالیه در آنجاست که ممکن‌الوجود را جایز‌الوجود و جایز‌العدم انگاشته است، در حالیکه مطابق تحلیل دقیق ارائه شده مبتنی بر نظریه اصالت وجود در بخش اول این مقاله، آنچه ممکن‌الوجود خوانده می‌شود ممتنع‌الوجود و ممتنع‌العدم است. بهمین ترتیب اینکه ممکن‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود بالغیر یا ممتنع‌الوجود بالغیر گردد محال است زیرا که مستلزم انقلاب حقیقت شیء یا تخلف در مقتضیات آنست و حال آنکه چنانچه در قالب دو قاعده فلسفی بیان داشته‌اند: «انقلاب الحقیقه ممتنع»<sup>۱۷</sup> و «الذاتی لایختلف و لایتخلف»<sup>۱۸</sup>.

با توجه به جایگاه محوری وجود در مباحث فلسفی، احکام و اقسام آن و نیز بتبع مباحث وجود، احکام و اقسام مفهوم مقابلش - یعنی عدم - مورد موشکافیهای عمیقی قرار گرفته است. از جمله نتایج این تحقیقات آنست که امور موجود از جهت نیازمندی به علت موجد دو دسته‌اند: اتصاف یک دسته از آنها به وصف موجودیت با واسطه در ثبوت (یا حیثیت تعلیلیه) صورت می‌پذیرد، در حالیکه دسته دیگر در این جهت بیناز از واسطه مزبور و مبرای از حیثیت صدوریند. مصداق منحصر بفرد دسته دوم باری تعالی است که فوق‌الجعل است و مصادیق دسته اول که مع‌الجعل یا بالجعل، بلکه نفس‌الجعل هستند، موجودات دیگرند. از طرفی بر اساس مساوقت واجب و موجود از یکسو و مطالب طرح شده در بند قبل از سوی دیگر، هر آنچه موجود است واجب‌الوجود بالذات خواهد بود. بدین ترتیب

دوگونگی موجودات از جهت نیازمندی به علت موجد با تحلیل مبتنی بر مواد ثلاث نمایانده نمی‌شود. بطریق مشابه، امور معدوم نیز دو دسته‌اند، چرا که فرض تحقق بعضی از آنها مستلزم محال بوده و لذا دون‌الجعل، بلکه ممتنعند و برخی دیگر چنین نیستند. در عین حال بر اساس مساوقت ممتنع و معدوم از یکسو و مطالب طرح شده در بند قبل از سوی دیگر، تمامی معدومات ممتنع‌الوجود بالذاتند.

در اینجا نیز تحلیل مبتنی بر مواد ثلاث از تبیین دوگونگی فوق ناتوان است. بدین ترتیب بر مبنای نظریه اصالت وجود، کارکردی که از طرح بحث مواد ثلاث در میان مباحث فلسفی مورد نظر بوده است محقق نمی‌شود. از اینرو صدرالمتألهین مفاهیم جدیدی را دخیل و طرح نوینی را بمنظور تبیین دوگونگیهای مذکور بنا نهاده است. وی می‌گوید:

ان کل موجود اذا لاحظته العقل من حيث هو موجود و جرد النظر اليه عما عداه فلا يخلو اما ان يكون بحيث يتنزع من نفسه ذاته بذاته الموجودية بالمعنى العام الشامل للموجودات و يحكم بها عليه ام لا يكون كذلك بل يفتقر في هذا الانتزاع الى ملاحظة امر وراء نفس الذات والحقيقة كانتسابه الى شيء ما وانضمام شيء ما اليه او غير ذلك. فالاول هو مفهوم الواجب لذاته... والثاني لا يكون ممتنعاً لذاته - بعد ما جعلنا القسم الموجود - فلنسمه ممكناً سواء كان ماهيةً او انيةً؛ انا ان موجودية الماهيات بانضمام الوجود اليها وانصباغها به،

۱۷. ر.ک.: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۴۷-۴۸.  
۱۸. ر.ک.: همان، ص ۲۰۹-۲۱۴.

و موجودیة الوجودات بصدورها عن الجاعل التام ... ان موجودیة الممكن ليست الا باتحاده مع حقيقة الوجود كما أشير اليه و أن مناط امکان وجوده ليس الا كون ذلك الوجود متعلقاً بالغير مفتقراً اليه، و مناط الواجبيّة ليس الا الوجود الغنيّ عما سواه.<sup>۱۹</sup>

در تبیین جدید نیز همگام با حکمت متعارف، موجودی که وجود آن بالذات است، «واجب»، و موجوداتی که وجودات آنها بالغير است، «ممکن» خوانده می‌شوند، اما این نامگذاری با آنچه در مبحث مواد ثلاث رایج است تفاوت معنایی و تنها اشتراکی لفظی دارد. — کما اینکه در کلمات صدرالمتألهین به آن تصریح شده است<sup>۲۰</sup> — و لذا گاهی از آن به وجوب و امکان وجودی — در قبال وجوب و امکان ماهوی یا ذاتی — تعبیر می‌شود. طبعاً برخلاف مواد وجوب و امکان (و همچنین امتناع) که از معقولات ثانیه منطقی هستند، وجوب و امکان مورد بحث در اینجا (که دیگر شق سومی متناظر با ماده امتناع ندارد) از معقولات ثانیه فلسفی هستند، چرا که این وجوب بمعنای بینازی و غنای وجودی و امکان مقابل آن بمعنای فقر وجودی است و هر دو از نحوه وجود موجودات خارجی انتزاع می‌شوند.<sup>۲۱</sup> نسبت محمول وجود با هر دو دسته واجب و ممکن در اینجا وجوبی است و لذا بر حسب تحلیل مبتنی بر مواد ثلاث هر دو واجب بالذاتند، لکن آنچه متفاوت است اینست که آیا وجود آنها بالذات است یا بالغير (نه اینکه وجوب آنها بالذات باشد یا بالغير).

بررسی بیشتر درباره «وجوب غنائی» و «امکان فقری» — پس از تبیین اختلاف عمیق معنایی آن با وجوب و امکانی که در مباحث مواد ثلاث متداول است — خارج از موضوع این مقاله است؛ تنها به این

نکته اشاره می‌شود که اطلاق «غنی» به واجب تعالی و «فقری» به سایر ممکنات پیش از صدرالمتألهین نیز رایج بوده است. به عبارات زیر از ابن سینا و سهروردی توجه کنید:

أ تعرف ما الغني؟ الغني التام هو الذي يكون غير متعلق بشيء خارج عنه في أمور ثلاثة ... فمن احتاج ... فهو فقير محتاج الى كسب.<sup>۲۲</sup>  
الغني هو ما لا يتوقف ذاته ولا كمال له على غيره؛ و الفقير ما يتوقف منه على غيره ذاته أو كمال له.<sup>۲۳</sup>

اما با طرح «وجوب غنائی» و «امکان فقری»، نوآوری صدرالمتألهین در اینجا آن بوده است که چارچوب واحدی برای تقسیم موجودات به واجب و ممکن از یکسو و غنی و فقیر از سوی دیگر ارائه کرده است.

۱۹. ملاصدرا، الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة العقلية،

ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲۰. ر.ک.: همو، تعلیقة علی شرح حکمة الاشراق، ص ۱۹۴.

۲۱. اصطلاحات غنا و فقر مأخوذ از این آیه شریفه است: «یا

ایها الناس أنتم الفقراء الى الله واللّه هو الغني الحميد». هم اکنون به کارگیری تعبیر «امکان فقری» متداول بوده و در این مقاله به کارگیری تعبیر «وجوب غنائی» در قبال آن پیشنهاد می‌شود. در باره انتخاب لفظ «غنائی» باید به این نکته توجه شود که مصدر ماده «غنی» به هر دو شکل «غنی» و «غناء» وارد شده است که منسوب به اولی «غنیوی» و منسوب به دومی «غنائی» است. در استعمال عربی به کارگیری هر یک از این دو کلمه همسان است، اما در استعمال فارسی بنا بر ملاحظات آوایی به کارگیری دومی پیشنهاد می‌شود. نکته دیگر آنست که همچنانکه ترکیب «امکان فقری» یک واحد معنایی را شکل می‌دهد (یعنی «امکان بمعنای فقر»)، «وجوب غنائی» نیز همانطور است (یعنی «وجوب بمعنای غنا»).

۲۲. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ص ۲۳۴.

۲۳. سهروردی، شهاب‌الدین، حکمة الاشراق (ضمن مجموعه مصنفات شیخ اشراق ج ۲)، تصحیح و مقدمه: هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش: ص ۱۰۷.

در این مقاله، ابتدا نحوه ورود مبحث مواد ثلاث به حوزه فلسفه تبیین گردیده و مصادیق حقیقی هریک از عناوین واجب، ممتنع و ممکن بر اساس نظریه اصالت وجود تعیین گردید. سپس اعتبارات بالذات، بالغیر و بالقیاس الی الغیر در مورد هریک از مواد ثلاث طرح گردیده و استفاده‌یی که از این مفاهیم در دستگاه حکمت متعارف بمنظور تقسیم موجودات صورت گرفته است، مورد نقد واقع شد.

بدین ترتیب مهمترین نوآوریهای این مقاله را می‌توان در قالب موارد زیر بیان نمود:

۱. هلیات بسیطه بعنوان محلّ طرح مبحث مواد ثلاث در فلسفه مطرح گردیده و بر این مبنا، معنایی متفاوت از اصطلاحات واجب‌الوجود، ممتنع‌الوجود و ممکن‌الوجود با آنچه در کتب متداول فلسفی رایج است عرضه گردید.

۲. با تحقیقی مبتنی بر نظریه اصالت وجود درباره مصادیق عناوین واجب‌الوجود، ممتنع‌الوجود و ممکن‌الوجود در میان افراد عوالم اعیان خارجی، مفاهیم ذهنی و اعدام فرضی ثابت شد که هر موجودی - اعم از اینکه وجودش بالذات باشد یا بالغیر - واجب، هر مفهومی - اعم از اینکه مفهوم ماهوی باشد یا غیرماهوی - ممکن و هر معدومی - اعم از اینکه عدمش بالذات باشد یا بالغیر - ممتنع است. بدین ترتیب تقسیم‌بندی رایج موجودات به دو قسم واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود و بتبع آن تقسیم‌بندی معدومات به دو قسم ممکن‌الوجود و ممتنع‌الوجود که انگیزه اصلی طرح مبحث مواد ثلاث در فلسفه است، جایگاه خود را از دست خواهد داد.

۳. علاوه بر امکان بالغیر - که بر استحالة تحقق آن برهین‌چندی اقامه شده است - در این مقاله ثابت

### ■ با طرح «وجوب غنائی»

و «امکان فقری»، نوآوری

### صدرالمتألهین

در اینجا آن بوده است که چارچوب

واحدی برای تقسیم موجودات به

واجب و ممکن از یکسو و غنی و فقیر

از سوی دیگر ارائه کرده است.

گردید که وجوب بالغیر و امتناع بالغیر نیز مفاهیمی فاقد مصداقند.

۴. نحوه بروز مفاهیم امکان فقری و غنای وجودی از میان مباحث مواد ثلاث تبیین گردیده و به‌کارگیری تعبیر «وجوب غنائی» در قبال تعبیر «امکان فقری» پیشنهاد گردید. همچنین تمیز میان مفاهیم وجوب و امکان وجودی از یکسو و وجوب و امکان ماهوی از سوی دیگر - که خلط میان آنها منشأ اشکالات فراوانی شده است - واضح گردید.

در پایان یادآور می‌شود که هرچند حکمای پس از صدرالمتألهین قائل به اصالت وجود بوده و بر آن استدلال کرده‌اند اما آنچه راکه از لوازم و نتایج آن می‌توانسته‌اند استنتاج کنند به حدکمال نرسانده‌اند. از اینرو بسیاری از مباحث فلسفی رایج، بر مبنای نظریه اصالت وجود جای بازنگری داشته و چه بسا به نتایج بدیعی منجر شود. در این میان و در حدى که تتبع نویسندگان مقاله حاضر نشان می‌دهد برای اولین بار در این مقاله است که جنبه‌های فلسفی مبحث مواد ثلاث در قالبی منسجم و در چارچوب نظام حکمت متعالیه عرضه گردیده و به نتایج جدید و جالب توجهی منتهی شده است. بدیهی است که نقد خوانندگان فرهیخته موجب غنای هرچه بیشتر این تحقیق خواهد شد.